

از یکایت دروازه عالی خلی داخل شدیم و باز دروازه بای دیگر که ششم وضع غربی این قلعه را ساخته اند عمارتی بطور
 دیوار بنا کرده اند سه چهار مرتبه که هر مرتبه که از دو طرف در یکجه با دارد و قلعه در وقت صلح فضا و تفرج گاه حصا
 منصب و سر بار است و وقت جنگ از زمین در یکجه با تفکات و توپ می اندازند عمارتی هم که مرحوم نیکلا
 میرا طور روس بنا کرده است در آخرین عمارت واقع است که هر وقت میرا طوران روس هم با نیکلا
 در زمین عمارت منزل سکینند خلاصه این عمارت شهر است داخل قلعه همه سینه و کل و ریاضین و در جنگ
 این است خاکریز با استیاریها انبار با قرا و لخانه عمارتهای متفرقه برای صاحب منصبان خلوا و نجاران مردوزن دارد
 باری از دروازه ها خند قها گذشته تا رسیدیم بای عمارت نیکلا اینجا پیاده از پله با بالا رفتیم اینجا یکایت عمارت
 در ایوان تانان، مفصلی است اما جز بدین عمارت و بنای قلعه است که با سنگت محکم ساخته اند که اگر
 توپ هم بآن زنند خراب نمی شود اطرافهای بزرگ و کوچک و سفره خانه و غیره دارد همه با سلهها و پروا
 خوب دلی امیرال پو پوت عرض میکرد تمام میل اینجا از زمان مرحوم نیکلا است که آخر انما گاه داشته ایم
 صندلیهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر میرا طور نیکلا همه بمان حالت باقی بودند و آوردند و خوردیم جلوان بالا
 که مانهار میخوردیم یکایت بالکن ایوان خروجی عمارت کوچک باریکی بود که از اینجا بروی خانه و خیلی جابای دیگر منظر
 است بای این بالکن رودخانه بوکت ماریو داخل رودخانه و سیسول میشود یعنی رودخانه بوکت ماریو از زیر
 این بالکن میگذرد و رودخانه و سیسول از طرف مقابل این بالکن آمده در پای بالکن برود و بهم متصل میشود و خیلی
 نا شاد و آب رودخانه بوکت ماریو سیاه است و آب رودخانه و سیسول همین دواب سیاه و
 سفید که بیکدیگر مخلوط میشود خالی از نا شامیت میان این دور و خانه جزیره مانندی تشکیل یافته و آخرین خبر
 که در حقیقت جز این قلعه است یکایت عمارت چند مرتبه ساخته اند که اینجا بنا رفته است یکایت آسیای بخاری
 هم در آن عمارت است که هر وقت لازم شود فوراً کندم را آورد می کنند کطرف این عمارت خراب شده بود
 حاکم عرض میکرد در رستان اینجا شش زیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود و پنج هم زیاد بود اینجا خراب
 کرده است آب این رودخانه بالایی شهر (دافو یات) که بندری از بنا درلمان است داخل دریای
 بالتیک) میشود و فصل این قلعه ازین قرار است که نوشته میشود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم نودبگ
 ارگینسیفنیکی) است و اسم فرمانده کل قشون قلعه (جوال خلیبوفو کوف) است این قلعه
 از قلاع معتبره بزرگ اروپا محسوب میشود و در قلعه دو دروازه و در است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه
 ده ماستبان و خاکریز دارد و خط و ترانهایسی لیکو متر است این قلعه را در سال یک هزار و شصت و هفت سچی
 ناپلیون اول بنا نهاده و در آنوقت این اراضی بدولت ساکس) تعلق داشته در سنه یک هزار و شصت و دو

شکر و ساین قلعه را از شکر فزائیده گرفته و در سال هزار و شصت و سی امیرطور بنگلای مرحوم این قلعه را خیلی استحکام داده است. عیضرت الکندر تیم امیرطور حالیه بنجیانای باستانیها افتاده و باستانیهای دور قلعه را فراموده بنا کرده قشون ساخلو و سحفظین حالیه قلعه بهشت هزار نفرند و در وقت جنگت چهل و هجده نفر شکر بجهت حفظ این قلعه کافیت این قلعه بواسطه تلفون شهر و شروصل شده است و همه وقت بخاربه بنیاید ما بین شهر و شرو اینجا چنانکه اشاره کردیم دو بن زکست که اولی روی رودخانه و دستول و دومی روی رودخانه بوکت ناریو بسته شده است و چنانکه نوشتیم در مقابل قلعه دور و خانه بیکه یک متصل میشود درین قلعه آذوقه سیصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است علامه بعد از بنار آیدیم پانین سوار کالسکه شده رفیقیم بکنار رودخانه بوکت ناریو در اینجا کشتی بخار طولانی معقول حوالی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف ما بین رودخانه که طرف حراب آب بود را ندیم هم این کشتی (و مثلاً) است حرال کو کو و امیرال پو پوف و مله نین رکاب با هم با سایر صاحبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم و اندیم تا از قلعه که ششیم بهشت و یکت تیرتوپ هم شلیکات کردند و از قراریکه بعد خبر رسید عیضرت امیرطور لکراف کرده اند که این کشتی را با سم ماموسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد. خلاصه دو کشتی بخار کوچک هم از عقب میآید و کشتی بزرگتر این دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت مادی سوار بودند و نزدیک کشتی ما شده از عقب ما میآمدند بقدریکه فرسنگی که رفیقیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کالسکه شده رفیقیم تا قلعه پانین برج کو ترخان در اینجا بود از پله بای برج بالا رفته دیدیم بقدری دست و پنجه کوز بو، مثل کوز برای چاهی خیلی جلد که در طران هم بهشت بنا کوز جنگلی بستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کوز بسته با طرف میفرستند چند کوز هم بجهت امتحان تومی قش کزده آوردیم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته را با کردیم رفتند بقلعه خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفیقیم بکار سوار کالسکه بخار شده آیدیم بمنزل و دیدیم تا ساعت نهم که بایستی برویم به تیار عمارت لاریکی سر ساعت فرود ما با امیرال پو پوف سوار کالسکه شده را دیدیم و قی رسیدیم بپارک و جزیره عمارت لاریکی جمعیت زیادی از زن و مرد و پارک اینجا جمع شده بودند حرال کو کو در اینجا حاضر بود این تیار سقف ندارد یعنی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد و در آن جزیره تیار است و دو طرف جزیره را که تحمل تیار میباشد و دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خراب است و مخصوصاً یکت دیوار را خراب کرده اند که چنین نظریاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که پریان رقص میکنند جلوانین سبز رنگ بنم طال عالی درست کرده اند که مرتبه با دارد و مردم مرتبه مرتبه می نشینند و امشب تمام مراتب پرازدن و مرد و برای ما در جلوسن زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند ما بین سن هم آب این دریاچه بعرض پنج

چشش ذرع فاصله بود روی صندلیها نشیتم زوجه جنرال کور کو با عروشتن یک تن دیگر طرف دست
 راست مانسته سمت دست چپ هم خود جنرال کور کو نشست این پارک را هم تا نما از چرخهای گاز
 و الکتریسته و انشباریهایی فوده نکال چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده ها کشیدند باز بکرهای
 نماشاخانه آمده رقصیدند این سن را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پرده های مصنوعی درختهای خود این
 پارک هم خیلی پر زینت و خوبی و نایش سن افزوده بود و با چراغ الکتریسته روشن کرده بودند هوا هم بوی
 مساعد صاف آرامی بود جنرال کور کو عرض میکرد این نماشاخانه خیلی کم باز میشود مگر برای آمدن اعلیحضرت
 امپراطور خود منم چند دفعه میخوام اینجا باز بکشم و اسبابش را فراهم آوریم ابرو باد مانع شده و نگذاشت
 اما مستجاب شد خیلی خوبست جمعیت هم اندک و مرد و در پشت سر طرفین بازداشتند اندک پوده
 بازی و رقص کردند و پرده افتاد برخواستیم کمی در بهار چاراه نشیتم و بستنی خورده قدری باز و جنرال
 کور کو هم کمی و چیه خوبست و نشیتم پرده دوم بالا رفت باز باله و رقص کردند و تمام شد امشب دو پرده باز
 آوردند و خیلی خوب بود و بعد برخواستیم با جنرال کور کو و زوجه او تعارف کرده آمدیم منزل چون امروز
 نماز او بر خور دیدم تمام را تمنا چیز انداخته در مراجعت از تیار خور دیدم (روز شنبه غرضه شوال المکرم
 اه و ز که روز عید فطر است صبح برخاستم بواسطه کجایی شب قدری کسل بودم قبل از نماز یکست عکاسی آمد و
 کس را چند تنیته انداخت توی باغ قدری گردش کرده بعد نماز خور دیدم وقت ظهر چون قرار بود بسیر باز خانه
 سوار و فوج بردیم و جبر کرده بودیم جنرال کور کو حاضر شد با او کالسکه نشسته را ندیم چند نفر از عشقه متابعیم
 در رکاب بودند اول رفتم بسیر باز خانه وارد و بیک در نزد یکت عمارت ما بود داخل اردو شدیم در میان
 سربازان پیاده بود و با کالسکه از جلو صف سربازان گذشته توی اردو پیاده شدیم این اردوئی است که از
 دور میدیدیم چادرهای اردو را آتشش بلند نموده و دورش سبز کرده بودند در حقیقت توی چمن چادر
 زده اند بهفت نفر سرباز با تفکات و لوازم و مهمات حربه خودشان در یکی ازین چادرها منزل دارند
 و شب میخوابند جلوی یکی ازین چادرها تفکات سربازان را میبینیم که تماشا کنیم یکت سربازی تفکات آوردیم
 این تفکهای روس آوان است چند مرتبه تفکات را پر و خالی کرد تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای این
 اردو رفتم بسیر باز خانه دیگری که مال فوج پیاده است سرباز خانه دو مرتبه است در رستمانا فوج در اینجا
 دارد و حالا در اینجا بنیاستند موقفا آمده اند اسپر خانه آنها را دیدم و از غذای سربازان آوردند قدری چشیدیم
 چشیدیم مسازم اطاقهای آنها را گردش و تماشا کرده آمدیم بسیر باز خانه سوار لایینه یعنی سوار نیزه دار این سواره
 لایینه سواره هوسار بسیر کرد که و کاندالی جتوال ایوانوف) است سرباز خانه سواره هم مثل سرباز خانه

شبهه

سوار و سوار

افواج پیاده و مرتبه است سوار با پیاده ایستاده بودند حسن بوزارده روس این است که هر وقت سوار شوند سوارند و هر وقت پیاده شوند فوج پیاده هستند از جلو صف آنها گذشته رفیق اطافهار ایدیم بعد رفیق صیقل بالهای سوار را تماشا کردیم طویل بای طولانی ساخته از میان ستون زده و از دو طرف بسته خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام اسبهای اینها سیاه است بود از سر تا پاهای پیرون آیدیم یکت میدان وسیعی جنب اینجا بود جزال کور کو عرض کرد اگر بیل دارید خبر کنیم سوار با اسبهای خودشان سوار شده پیرون بیایند و در اینجا مشغی بکنند فرمودیم بسیار خوب که خود را شیپو بکشند سواران برای این کردن اسبها نوی طویل را بچینند اسبهای صدار کردن و لگد زدن را گذاروه بطوریکه دست بکنند آدم هم گویا شکسته خلاصه پنج دقیقه تمام سوار از سر تا پاهای پیرون آمدند خیلی از اسبها جفته میبازند گفتت بخت نفر از سوار بازین خورده اسبها اول شد قدیمی این طرف آن طرف دوید و کرد و خاکش غریزی برخواست بود شیپو کشیدند تمام سواره نظام ایستاد بپرق سوار هم رسم منبت نوی سر تا پاهای باشد در عمارت میگذاردند رفتند از نوی عمارت پرق را آوردند سواره بوسای هم باین سواره طحی شد شروع به متی کردند و ما سوار کالک شده رفیق بطرفی که کرد و خاکت کمتر بود سوار با مشق مفصلی کردند کرد و خاکت زیاد هستند انقدر توقف کردیم تا مشق سوار با تمام شد و از جلو ما گذشتند یکت با طر فو پچانه هم از عقب سوار با آمده گذشت انوقت با جزال کور کو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جزال کور کو برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پو پوت هم آمد با هم سوار کالک شده را اندیم بعضی از نظرمین با هم همراه بودند رسیدیم بپای پله عمارت حاکم جزال کور کو بازوجه اش ما را استقبال کردند رفیق بالا و اطافهار شدیم ایندفعه برخلاف انشب هنوز هوا روشن و یکساعت بغروب مانده بود چراغها را روشن نکرد بودند تمام در باز بود و جمعیت هم بقدر انشب بود و هوای بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت عالی خوبست منظر چشم انداز با صفائی بشهر و رودخانه دارد با جزال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفیق با طاق بزرگی که انشب هم دیده بودیم یکت بمنزله کی مخصوص چیده بودند و سه میز دیگر هم روی می برای سایرین چیده بودند بمنزله ششم دست راست بازوجه جزال کور کو نشست و دست چپ زوجه جزال بیکت نشسته بود که جزال مشارالیه حالا جوان حاکم است در جنک عثمانی هم بوده و خود جزال نیز بمنزله نشسته بود چندان من غیبت روی می با هم خود جزال کور کو نشسته بود دست راست جزال کور کو یکت در بنجینه از بنجای لستان که زن پیر و خوش صحبت بودند نشسته بود یکت زن دیگر هم از بنجای لستان دو سه نفر فاصله حاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جزال با و بعضی از زنهای بنجای لستان و عیزه در

در سر نیز بودند شام خوردیم در اواسط شام خبرال کور کو برخواست به سلامت با خطابه و نطق بسیار مفصل
 نظامی بصوت بلند خواند و تستی نمود همه بهر اکشیدند بعد ما هم به سلامت اعلیحضرت امیرطور جام سز
 خورده سایرین هم خوردند و بهر اکشیدند ششم و شام شد بعد برخاسته آمدیم با طاقتهای دیگر و از اینجا
 آمدیم بیک بالکنی که در جلوی این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم است
 در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته اند و این بالکن از جلوی آن تپه پیرون آمده بالکن طولانیست که
 کف آن تخته است و زیرش جای قراق و قراول خبرال کور کو است و سطر این بالکن حوضی است فواره دای
 آب صافی از چند فواره میجهد اطراف بالکن هم طاحی آب می دارد و تمام شهر و رودخانه و سیه تول کارخان
 جات و پلنهای آبی رودی رودخانه از اینجا پدید است لب بالکن که آمده و پایین را نگاه کردیم مثل این بود
 که از بالای شمس العماره پایین نگاه کنیم شمس العماره یکی از عمارات مرتفع سلطنتی دیوانخانه طهران است که مشرف
 بشهر طهران است و همه شهر از بالای آن نمایان است بلکه هم زیاد تر از قنار و است خلاصه در هیچ جا
 چنین بالکن و منظر خوشی نیست تمام زنها و مرد بانی هم که سر شام بودند اینجا آمدند با همه صحبت کردیم مردم
 شهر هم زیر این بالکن جمع شده بالکن را تا شام میگردند جلوی این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف مستطی است
 سوارهای قراق در اینجا بازی کرده اسبها را میزد و تفنگ انداختند تا شام کردیم تا غروب آفتاب
 اینجا بودیم بعد با همه خدا حافظ کرده و خبرال حاکم را هم در ب پله وداع نموده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم
 قدریکه گذشت دوباره کالسکه خواهم سوار شده را ندیم برای گردش و تماشای پارک ساکن زیارت
 رسیده پیاده شده رفیقم نومی باغ چراغها فروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
 قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تزاری دارد اما ما ندیدیم زن و مرد زیادی دیدیم یکجا جمع شده
 بودند نزدیک رفته دیدم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشد و در کیلاسه های بلور ریخته به مردم میدهد
 میخوردند منم گرفته خوردم آب بسیار صاف کواری خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خواهم امرو
 قبل از رفتن سحانه حاکم باران آمد و هوا را خوش و با صفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی و سربازان
 که امروز رفیقم ازین قرار است) فرمانده بریکه و سواره گار و ساخلو و رشو (ابو انوف) فرمانده رژیان
 سواره هوسار گرو نو (خبرال سزا کرد اسک) فرمانده رژیان سواره نیروار (خبرال اودس
 فرمانده باطری نیم نو سحانه سواره گار و اگلنل ماد قیفت) فرمانده رژیان پیاده گار و لیتو اسپه
 خندان وین) (روز یکشنبه دوم شوال) صبح برخاسته نومی باغ گردش کردیم این سطر
 خواستم عرض کردند خوابیده است تا ظهر دوسه دفعه دیگر مانده او را خواستم عرض کردند
 خوابیده

سید

خوابیده است نه از خواب بیداریم از ظهر هم گذشت باز این سلطان برخاست معلوم شد خواب طبعی نیست یک
 ناخوشی است که عارض او شده فرستادیم حکیم طولوزان و فخر الاطبار حاضر کردند و گفتند که طبیب هم از این دردت
 که همیش دکترا لایزال است فرستادیم آوردند فخر الاطباری گفت این ناخوشی سبب است سهریت و بعضی
 معالجات میگفت و که در شوی قدری فکر کرده گفت باید لباس این سلطان را عوض کرد و پنج سیر و
 چشمش مالید بالاخره بعد از مالیدن پنج سیر و چشم کم کم این سلطان حال آمده برخواست و نشست امروز
 پنج ساعت از ظهر گذشته باید برویم با سبب دوائی در ساعت جزال کور کو آمد با هم سوار کالسکه شده
 رفتیم با سبب دوائی را هشت زد و یک بود قدریکه ازین پارک گذشتیم بیکت منی رسیدیم که همین بود
 اینجا سبب دوائی میگفتند سبب دوائی اینجا طرز اسب و دوانهای فرنگستان است یک اطاق
 چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشینند یک دیوار چوبی هم کشیده اند
 که اسب دور آن میدوید و چند اسب هم در این میدان بدو و مژه دارد و مژه که بگذرانند و اسب میدوید
 از روی مژه معلوم است که چند اسب میدو و دغتهای دویدن اسب هم دور است که آنجا اسب
 فرخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم رنگ میزنند جمعیت زیاد می آرند و مرد و پسر و بچه دور
 اسب قرار بود و اند چهار دوره آنرا مانده تماشا کردیم اشخاصی که در این اسب دوائی حاضر میشوند
 باید یک طبت فریزی گرفته بسینه خودشان پاویزند که آنها را راه بدیند و الا داخل نمیشوند بر طبتی اتم
 تنه منات میخیزند اعلان هزار نفر جمعیت بود که تهرار تومان پول گرفته بودند و سیرق این اسبها را هم از همین پول
 یک هزار سیرق هزار تومان و چهار صد تومان و سیصد تومان هم داشت اسب اول دوم و سوم و چهارم و پنجم
 را دارند اسب ششم و چهارم دیگر حق ندارند بر دفعه که اسب دوائی تمام میشد برنج و اسبیم را می رفتند بشمی میخوردیم
 و دو باره می نشینیم خلاصه دهنه چهارم که تمام شدند برخواستیم و جزال کور کو هم برخاست همراه ما آمد تا منزل
 ردیم راه عرض میکرد که فردا که شکار میرود من بعضی کارهای لازم دارم مرا مرخص فرمایند او را مرخص کردیم
 و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم سیرک در ساعت نه بعد از ظهر میرال پو پو
 حاضر شد رفتیم سیرک از همان باغ سابق که نشینیم و همان ترتیب قراقرها ایستاده و سوزیکان زدند جمعیت
 زیاد می آمد از زن و مرد و بچه باز نیای امشب مثل امشب بود بعضی باز نیای تازه هم کردند که دیده نشده بودند
 آنجا یک توری میان هوا و زمین بستند یک زن خیلی معنولی رفت بالای یک چوبی آنجا ایستاد
 زنی کرد و در قصیده بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخص هم تور باو نشد
 بینه تور باو بود مرد که لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت تور باو را گرفت خلاصه

باز
 در
 کمال
 و
 سیر

بازیهایی خوش داشتند و در آن روز دند سیرکت که تمام شد آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز دوشنبه) سوم
 امروز ما به سبب آنکه در آن روز که شکارگاه مخصوص علیحضرت امیرطور است از دریا تا اسپالاصدوسی در آن
 داشت که قریب بیست و دو فرسنگ باشد صدوسی در آن فتم و صدوسی در آن هم مراجعت کردیم
 از اسپال تا شکارگاه هم یک فرسنگ راه با کالسکه ای رفتم و یک فرسنگ مراجعت کردیم که در حقیقت
 چهل فرسنگ ایرانی امروز راه رفته ایم در ساعت ده که دو ساعت بظلمت مانده بود امیرال پو پوف آمد هوا
 شده و رفتم کار راه آهن و بنده جمعی از صاحبان روسی و چند نفر از مکتوبین در رکاب بودند نوی زن
 نشستم زن بسیار خوبی بود سالن بار و روح خوبی داشت راه زیادی که را ندیم رسیدیم بقصبت که چند کارخانه
 ریمان ریزی داشت فردا قرار بود که بهین کارخانه با آمدن ما شاکینم چون هواری امروزه میگرد موقوف
 کرده پس فردا انشاء الله خواهیم آمد قدری دیگر که را ندیم رسیدیم کار اسکرپوچ دسته سر باز صف کشیده
 ایستاده بودند و موزیکان میزدند کار و فحاکم بطرو کوف که ایالت کوچکی است و این کار جزو بطرو
 کوف است در این کار با استقبال آمده بود پیاده شده از جلوصف سر باز که شتم اسکرپوچ همان جایی است
 که در دو سه سال قبل علیحضرت امیرطور روس و امیرطور المان کلوم مرحوم و علیحضرت امیرطور اطرش با هم دیگر
 در اینجا طاقت کرده بودند عمارت اسکرپوچ هم پشت جنگل واقع شده بود آنجا را ندیم چون خط راه آهن ازین جا
 با اسپال بار یکت میزد و زن اقلی که سوار بودیم با این راه میزد و زن را عوض کردند این زن تازه بخوبی زن
 اولی نبود در این زن عکاسی هم که سابقا عکس را انداخته بود همراه بود چند نوع عکس را انداخت یکت نقاشی
 هم همراه بود که صورت ما و هم را بان را می کشید روزنامه نویسی هم از روزنامه نویسهایی انگلیس همراه بود خلاصه
 را ندیم اطراف این راه همه حاجت و زراعت و چمن و گل بود رسیدیم بجاییکه باید از راه آهن پیاده سوار
 کالسکه ای شویم یکت کالسکه کوچکی که جای دو نفر داشت حاضر کرده بودند از زن نجابه پیاده شده با
 ما در آنجا (سپیدیت) سواران کالسکه شدیم سایر هم را بان هم از برای و فرنگی و کالسکه های دیگر نشسته
 را ندیم ما را کی عرض میکرد این کالسکه مخصوص علیحضرت امیرطور است که سوار شده بشکار میرود جنلی ازین کالسکه خوشش
 میآید را ندیم تا رسیدیم یکت پلی که رودخانه از زیرش میگذشت ما را کی عرض میکرد آب این رودخانه گاهی با زیاد
 زیاد میشود که از روی پلی میآید یکت وقتی هم آب جنلی زیاد شده و پلی پر شده بود از روی این پلی طولانی گذشته
 رسیدیم بعمارت اسپال این راه که بعمارت آمدیم راه شوسه است که ساخته اند از اطراف راه زراعت
 است و سبزه بعد کم کم جنگل میشود و درختهای کهن و شجاری جنلی قوی دارد این عمارت در وسط جنگل روی تپه که اطراف
 سبزه و درخت است واقع شده عمارت همگاری کوچک خوب است این عمارت را ما کی برای شکارگاه علیحضرت امیرطور

استان

بنا کرده است اغلب این عمارت از چوب است از دور عمارت کوچکی بنظر میاید ولی داخل آن که می شود معلوم
 می شود که خیلی بزرگست عمارت دو مرتبه مقبوضی است تمام مثل این عمارت از پوست شکار و مرال و شوکا است
 شاخ شکار و مرال زیادی که علیحضرت امیرطور و سایرین درین جنگل شکار کرده اند باین عمارت نصب شده
 چهل چراغ و چراغهای این عمارت همه از شاخهای مرال و شوکا است در یک اتاق اسباب بازی بسیار گذاشته
 که بازی میکنند در این اتاق انواع قطعات عکسهای شکارگاه علیحضرت امیرطور و امیرطهریس و غیره که درین جا
 شکار کرده اند و همچنین پرو بای کوچک نقاشی آویخته بودیم (در قیتهای دوستیه و فرنگستان وضع غریبی
 زداغت میکنند در عوض کندهای سفید درشت که زبان فرانسه آنرا (قوئمان) میگویند بکلیف و دانه
 میکارند که همش (سیکل) است و کل جهان کندم تلخ است که در میان کندهای دانه می شود
 دانه ریزه سیاه رنگی است نانش هم سیاه می شود رعیت و سر بازارین نان میخوردند میندایم کندم خوب
 در اینجا با درست عمل نیاید یا جبهه دیگر دارد که میکارند و میخورد خلاصه علیحضرت امیرطور دو سال یکمرتبه
 اینجا به شکار میآیند ولی حالا دو سال است که اینجا نیامده اند چند شیپورچی شکار که برای شکار شیپور میزنند بآن
 شیپور با موزیک میزنند بعد از مدتی عرض کردند بنهار حاضر است بنهار در اطاق پائین حاضر کرده بودند
 ما رفیم با طاق بسیار و فرمودیم بنهار مخصوص مارا اینجا آورند خوردیم سایرین از صاحبمنصبان فرنگی و ملترین
 ایرانی در اطاق پائین همه در سر میز طولانی نشسته بنهار خوردند بعد از بنهار بجان کاس که کوچک را سوار
 شدیم مارکی هم بهلوی ما نشست بعد از میفرسنگت دیگر هم را ندیم تا شکارگاه رسیدیم بیک جنگل انبوی
 بود و وسط آن یک چنابان بعضی بعضی ده ذرع داشت بنجاد و سه محل برای شکار کردن ساخته بودند بیک
 جانی هم برای علیحضرت امیرطور از چوب ساخته بودند مثل صندوق پله میخورد میرفت بالا رفیم بالای آن
 نشینیم بیک جانی هم از برکت روی ما بود که مسافتی داشت مجدالدوله رفت اینجا نشست بعضی
 دیگر هم در جای دیگر چنابان نشینند مارکی میر شکار هم زیر پله جای ما نشسته بود او را هم فرمودیم آمده بهلو
 ما نشست بیک محوطه بسیار وسیع از جنگل را دورش را از چوب و مقبول حصاری کشیده و خوک و شکار
 در میان این محوطه و بیع محصورند بعد از صد نفر هم پیاده هستند بیک شیپوری که میزنند آهسته توی جنگل میمانند
 اول که مالیده بیک دسته خوک ماده بیرون آمد که تپه خوک هم میان آنها بود و بلا حظه اینکه مجدالدوله رو
 بروی ما نشسته بود و خوکها در مقابل او بیرون آمدند با احتیاط بیک تیر تفنگ انداختیم نخورد و بعد پیاده
 آمدند بجنگل پشت سر ما اینجا هم مالیده بیک دسته خوک ماده بیرون آمد بیک تیر هم اینجا انداختیم چیزی
 نیفتاد از طرف دیگر میرزا عبدالقادر خان و اکبر خان و سید محمد خان و غیره که جابای دیگر نشسته بودند

چند نیر انداخته و چند خوک ماده زده بودند و مرال هم از نزدیکی ما برعت گذاشت نفکی نداشتند ختم
 نخور و خلاصه چون این جا که مانده بودیم پشته داشت و ازین میگردید زاده نشسته بر خاستیم و با امیرال پو
 را ندیم بنا بود برویم بآن عمارت که بنا خورده بودیم قدری راحت کرده چای بخوریم چون وقت نیک بود
 با بخار زفته متقیما بسراهِ آهین آمدیم توی ترن هم قدری معطل شدیم تا ظهرین همه رسیدند آنوقت ترن کنت
 کرد و رسیدیم بکار اسکر نوچ اینجا از این واکن بواکن بزرگ اقل رفتم بمطهر و در راه که میرفتیم شب شد و ما بنای
 در آن صحرا تا شام میگردیم تا یک ساعت و نیم بمصطفی شب مانده رسیدیم بکار و در جمعیت زیاد و آنوقت
 در کاب جمع شده بودند اینجا سوار کال سکته شده آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز سه شنبه چهارم شوال
 صبح بخوابیم میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم المان که اینجا آمد بجهت رسید و در وقت حاضر شد دوباره برلن
 مراجعت کرد و در میان خان وزیر مختار و پنه هم که بوبه مراجعت کرده بود از اینجا تلگرافی عرض کرد که همان وقت که
 ما بخوابیم که بوبه برویم علیحضرت امیرال پو پو ف حاضر شد با هم کال سکته نشسته رفتم تماشای مدینه و خراب
 از کنت باقی بقیب این شهر که همش (کنت و الفکی) است بازن و چهار و خورش بوسط این سلطان
 به حضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت بقیب است بعد از آنکه اینها رفتند نار خوریم هوا هم شدت گرم بود
 عرق زیاد کردیم و دو ساعت بعد از ظهر امیرال پو پو ف حاضر شد با هم کال سکته نشسته رفتم تماشای مدینه و خراب
 و پسرهای کور و لال که در اینجا درس میخوانند و تربیت میشوند مدرسه و طبقه ایست قدری گردش کردیم چند
 نفر از دخترهای روسی و باقی دیگر تمام پلنی بستانی هستند که تحصیل میکنند کینه بقدر صد نفر شاگرد کور و کور
 و اینجا مشغول تحصیل هستند مخارج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدریم ابالی شهر و پدر با و مادر ایشان مینه
 آنها بیکه ابل پلن هستند مربی و معلم آنها هم پلنی است و زبان نشان هم تمام زبان پلن است زبان روسی تحصیل میکنند
 اغلب این لاله چان لال هستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه علم اینها را بحرف میآوردند مثلاً معلم بیک
 طوری با آنها سخن میگویی که میفهمند و جواب اورا میدهند اما دیگری نمیتواند از یکت دختر خلی سوالات
 علمی کردیم جزا میباشند نقشه نشان میداد و شهر طران را در روی نقشه میبود بعد رفتم تا لال کتبه آنها
 که کور باده اینجا موزیک و لی میزدند و کما بچه می کشیدند و دخترهای کور آواز میخواندند قدری استاده تماشا
 کردیم خیلی خوب میزدند و میخواندند بعضی صنایع دستی هم اینها می کنند از قبیل قلاب دوزی و نقشه بیکه با هم
 روسی پارچه میدوزند کارهای چرخ که همه خیلی خوبست بعضی از کارهای خود را هم برای ما آوردند بجهت یاد کارگاه
 و اینهم بعد باین آمده سوار کال سکته شده رفتم برای حمام همان حمامی است که چند روز قبل هم رفته بودیم از حمام
 بیرون آمده سوار کال سکته شده آمدیم منزل شب هم چادر بزرگی توی باغ جلوه عمارت مازده شام حاضر کرده

شعبه
 چهارم
 شوال

و از جانب ماجرال کور کو حاکم ورشو خبر الیها و صاحب منصبان رژیان را که آرزو در میدان و سر بازار خانه دیده
 بودیم دعوت کرده اند که با ما شام بخورند. (لستان قسمت روس سیزده گز و نفش دارد از سه قسمت
 لستان که در میان سه دولت منقسم شده معتبر تر از همه قسمت دولت روس است بعد قسمتی است که به
 دولت اطریش افتاده و سیم آنست که در دست پروس است پای تحت لستان روس شهر (ورشو)
 است و پای تحت لستان اطریش (گراکوئی) است و پای تحت لستان پروس (بوسلو)
 است که روی هم رفته کلیه ملت لستان که قسمت شده است در یک زمانی از بیست و چهار گز و
 الی سی گز و نفش بوده است وضع شهر ورشو این است که بیوسم از قرار یک میگویند جمعیت سکنه ورشو چهار
 صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که ضراف و معامله کریستیان
 از دست این یهودیها هم رویها و هم لستانها خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چرا که تمام این یهود جمع پول
 طلا و نفقه مردم را جلب میکنند در تمام لستان روس یک میلیون یهودی است که دو گز و نفش کوچه
 ورشو تمام و تیز و سنگ فرش است و کال سکهای تراموه که از روی خط آهن حرکت میکنند درین شهر زیاد است
 کال سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کال سک خریدیم تمام مخزنه ما و کالکسی که در
 عمارت دارند جلوش یکت پارچه آئینه بزرگ بی جوبه بسیار روشن است بنا بادشاگردن با و عمل جات
 این شهر طوری بنایی و کاری کنند که کسی صدای آنها را نمی شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
 و کنیز و خادم فرق نمیدارد صبح تا شب و از شب تا صبح مردم در مغرب و عبور و مرور می کنند و کالین باز است
 و خرید و فروش می نمایند و هر کس بخمال خودش گردش میکند و همچنین کسی درین شهر رستم نیست بعدای بلند چیزی
 بفروشد و داد بزند و مشتری طلب نماید خیلی شهر آرام بی صدای خوبست پس این شهر و هزار است ریش و حساب
 منصبهای آنها روسی هستند و عملیات تمام ملنی میباشند پادشاه یونان و ورزدیکه وارد ورشو میشود و دختر
 خود را همراه میآورد که به برادر علیحضرت امپراطور روس نواب کراندوکت پل تزویج کند کراندوکت پل هم
 تا ورشو با استقبال میآیند که باز و جبه خود به بطرز بورخ بروند و دختر علیحضرت پادشاه یونان دختر غموی نواب
 کراندوکت پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب کراندوکت قطنطین عموی علیحضرت امپراطور الکساندر
 سیم است خود کراندوکت قطنطین هم در قریب است ایشان هم در موقع تزویج به بطرز بورخ میروند اینها که
 بورشو میآیند و میروند پیش از دو ساعت معطل نخواهند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صاحب
 منصبانی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند رفتم سر میز چادر کرباس سبزی بزرگی رزده و غیر بسیار عالی
 چیده بودند اینها من سلامت علیحضرت امپراطور جام شرابی حوزده هور کشیدند بعد جبرال کور کو سلامت

درتولستان

مانتی کرد و بهر کشیدند بعد از اتمام توی باغ با جزال کور کو و سایر صاحبان نشسته قدری صحبت کردیم
روز چهارشنبه پنجم ماه امروز وقت ظهر باید برویم کارخانه (دو اودون) که حالا صاحب
آن میو و پطرس آلمانی است چهل و چهار درس از ورشو تا اینجا راه است که تقریباً معادل هفت فرسنگ
ایران میشود همان خط راه آهنی است که با سپالامیر و هوا صاف و آفتاب و معتدل بود و در جزال
پو یوف در کاسک نشسته رفیقیم کار جزال کور کو و زوجه حاکم و ورشو و زن نایب الحکومه و بعضی زنهایی دیگر
هم در کار حاضر بودند با همه دست و اوه احوال پرسیدیم زوجه حاکم و ورشو درین کارخانه شراکتی دارد و کار
خانه در تحت حمایت دست باین مناسبت خودش باین عنوان حاضر شده اند که با اینجا بیایند رفیقیم توی کن
از پیشخدمت و مله نین رکاب ما هم چند نفری همراهم بودند زن حرکت کرده سه ربع ساعت طول کشید تا رسیدیم
بکار کارخانه کار کو حلی داشت جمعیت زیادی از عکله جات خود کارخانه در کار جمع شده بودند و حقیقت این کار
خانه یکت شهرست درسی و دو سال پیش ازین پدر این و پطرس بروسیه آمده این زمین را که در آنوقت صحرا و
شکارگاه بوده است از دولت روس اجازه و اختیار گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجازه و اختیار
این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا به پسرش و پطرس رسیده است هزار نفر زن و مرد عکله و کار
کن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه های دو مرتبه و سه مرتبه تکست ساخته و در اینجا با منزل
داوه اند کوچهای راست و وسیع دارد و سوای خانه های عکله جات بعضی عمارات و خانه های خوب هم صاحب
کارخانه ساخته است که هر کس اینجا بیاید و بخوابد منزل نماید گریه میدهد و دو کشتهای زیاد از بالایی این کار
خانه پیدا است و دو دانه به وین می آید در بندت سی و دو سال اینجا بهر و شهری شده است توی کوچها
عوض شن خورد بای دغا سنگت ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کار سوار کاسک شده اندیم رسیدیم
بیکت عمارتی که تاش از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناهگاه و خیرا
و زنهای این عمارت را و بطور صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش را هم از خود میدهد که اطفال
کوچک و بزرگ عکله جات این کارخانه در اینجا تحصیل کنند اول در آنجا از بزرگی ستیم تختی گذارده بودند
من روی تخت نشستم جزال کور کو و زوجه اش هم پهلوی من نشستند و بین تالار اطفال زیادی با اختلاف
سن و سال جمع بودند نصف اول اطفال خجسته و شش ساله و میان آنها چهار ساله هم بود و صفوف بعدیچه با
نه ساله و ده ساله بودند و سه هم بیکت زن معلمه جلوشان ستیاده بود و قدری که اینها را تماشا کردیم اطفال ده
به سه بطور شوق و قاعده نظامی زن معلمشان جلوانا افتاده بطور و قیله از جلو ما می گذشتند و دست بهم میزدند
گرفته میفرستند چنان خوش آیند بود دسته آخری که رو شده دیگر نی پای تو میزد و این دسته کالت قص و ساز از جلو

ما گذشتند و تالار خالی شد از این تالار که بیرون رفتند هر دو سه رفتند با طاق و جای مخصوص خودشان با هم برخاسته
رفتیم تماشای اطاقهای اطفال اول داخل اطاق بختامی سه ساله و چهار ساله شدیم چون حالا وقت تکمیل اینها نیست
در این اطاق میزهای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذاشته اسباب بازی آنها را از بر قفل فراموش آورده
و مشغول بازی هستند یک سمت اطاق را هم برای بازی عالی گذاشته تمام لوازم بازی از عروسکت و کامپوزر
و انواع اسباب مقلاتی که روی زمین میکشند و غیره برای اینها حاضر بود و زن مرتبه آنها هم ایستاده بود
و با آنها بازی میاد میداد و وضع اینها خیلی خوش و بانماشا بود و بعد رفتیم با طاقهای دیگر که طبقه طبقه برای اطفال ساخته
اند و اطفال انواع فنون و علوم از شق خط و نقاشی و درس زبان و تکمیل علوم معینه و دیگر مشغولند اینجا را هم گردش
کردیم تمام منظم و مرتب بود و اینهمه خارج از ترتیب اسباب برای تکمیل تربیت آنهاست یعنی این اطفال همه
مال این عملیات هستند که در این کارخانه کار میکنند و مقصود این است که پدرها و مادرها ایشان آسوده خاطر از
صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالشان فارغ باشند ترتیب این اسبابهای بازی هم برای این است که دیگر اطفال
در کوچه و باغ بچو و زنند و حرکت بقاعده نمایند بعد از تماشای اینجا بیرون آمدیم سوار کالسکه شدیم جمعیت
مرد و زن هم اطراف کالسکه ما را گرفته بودند آمدیم رسیدیم بخارنیکه یک اطاق بزرگ داشت این اطاق
تماشاخانه این کارخانه است که در اینجا بازی در می آورند در این اطاق برای ما و همراهان ما حاضر کرده بودند
یک میز مخصوص برای ما توی سن گذاشته و سه میز دیگر هم در پانین خیلی دور تر از ما برای همراهان ما و کلبه و ایزدینا
چیده بودند سر میز اجترال کور کور و زوجه و عروس و دو دختر برادرش و اجترال دم عالم تهر و ستور و زوجه او و چند
نفر دیگر از خانهای محترم و اجترالها نشسته بودند نشینم بهار و سایر همراهان هم در سر میزهای پانین نشینم
خزده بعد سوار شده رفتیم به پارک صاحب این کارخانه که زمین بختابی بوده پاک کرده است مد باغی شب
عاری چوبی ساخته است در اینجا هم میوه جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم به بلوی آن اطاق یکست
حاشی بود رفتیم تماشای حمام در بار باز کردند شیرهای آب گرم و سرد زیاد داشت بعد آمدیم توی باغ در
خیابانی از باغ گردش کرده رسیدیم بیک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی در آن بود بالای این دریاچه یک
اطاق کوچک چوبی ساخته بودند که دریاچه نگاه میکرد و منظر خوبی داشت و در این اطاق را صندلی زیادی چیده
بودند با اجترال کور کور و زوجه او و قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته آمدیم پانین اگر چه مقتضی بود که زیاد
تر توی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفتیم تماشای کارخانه جات قدریکه آمدیم
رسیدیم بخارخانه پیاده شده داخل کارخانه کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بودند و مرد و دختر زیاد
در این کارخانه کار میکردند چرخهای زیاد و دیگرهای بزرگ در کار بودند و چشم و بینه میرشتند و انواع پارچهای شیمی

۱۰۰

نخستین

۱۰۰ سالی از زیر پیرایی و جوراب و رو می و پتو و خیر بای و دیگر میافتنند بسیار کارخانجات معتبرست جمیع
کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفیقیم که از جمیع کارگران این کارخانه پیدا نمود و صدای چرخ بخار و
اینهمه جمعیت گوش را اذیت میکرد و هوای کارخانه هم گرم بود و بعد رفیقیم بر تبه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
در آنجا نهایی زیاد نشسته و بعضی پارچه بار که درین کارخانه با میافتنند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخ نیست
که با دست و پا حرکت بکنند حرکت چرخها با بخار است تمام این تبه مرتبه فوقانی ازین و دختر نشسته و شغل
کار بودند از شده کار که البته شبانه دوزی نه ساقش باید کار کنند رنگ تمام زنها پریده و زرد بود و او را
این کارخانه خیلی معتبر است تمام مخارج این عملجات و کارخانه بعده صاحب کارخانه است بقدر دوست
نفر میرزا و ثبات و غیره دارد و آنچه تحقیق شد بعد از وضع مخارج و مزد عیالات و کارگر با سالی دو بیست هزار
تومان عاید صاحب کارخانه میشود از بیک کارخانه که بیرون میآیدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
بسر راه آهین میردیم قدریکه میرفتیم باز کارخانه دیگر رسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم و
کالسه شده دوباره آمدیم باغی که بودیم رفیقیم نومی عمارت چوبی قدری نشسته خشکی گرفتیم و راحت شدیم بعد
سوار کالسه شده آمدیم کارسوار زن راه آهین شده مراجعت کرده نزدیک عزوب دارد منزل شدیم چون
نواب کراندوک پل برادر علی حضرت امیر ایلور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش را از برای تزویج با همین
شاه زاده می آورد و حالا وارد و در شو میشوند امین السلطان و امیرال پوف لباس رسمی پوشیده رفتند بکار راه
آهین برای استقبال و ملاقات نواب کراندوک پل امشب کراندوک پل در عمارت لاریسکی خوابیده
ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال ایشان را وارد و در شو کرده با اتفاق به دیگر میرود و امین السلطان
و امیرال پوف نواب کراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الان هم کراندوک
بلافاصله ما میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند و چون صبح زود
خیال حرکت داشتند قدر باز دیدار خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسه شده رفتیم به
گردش بود خیلی سرد شده بود و در مراجعت کردیم غکاس سابق هم حاضر بود اجازه دادیم آمد از نزدیک
عکسی از ما انداخت (روز پنجشنبه ششم) صبح برخاستیم حکیمباشی طولوزان دند ان ساز
معروف و در شور که همش میومارن و از ابل فراسنه است بحضور آورد خیلی دندان ساز فایلی است
هوایش تا بحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میاید و چون سمت شمال اینجا قطب
نزدیکت و این باد از روی پنج بر میخیزد این است که هر وقت باد شمال میوزد و هوای خیلی سرد میکند و هر وقت
هر وقت باد از طرف شرق میاید هوا گرم میشود و باران هم میآید و هوای باغی با هوای لوانسان بلاق طران پیوسته

خلاصه امروز باید برویم کارخانه آب صاف کنی که در آخر آبادی شهر واقع است و هندس این کارخانه تکلیف است
 تمام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس آورده اند این کارخانه پول بالی تهر ساخته و دایره
 و درخت ریاست (امستان کوچک) است یک زن پیری بایک دختر جوانی دارد و در کار
 خانه معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته خبرال کور کو آمدیم بجا که نشسته اندیم بر روی کارخانه مزبور
 انجلی از عکس خلوت ما هم در کاب بودند رسیدیم کارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یکت خنیا بان
 هموار است که پهلوی خنیا بان پشت نه آب انبار که همه بیکت وضع است ساخته اند تقضیل یکت که بوسیم
 وضع سایر معلوم میشود و یکقطعه زمین بزرگی را کود کرده و چند ستون از زیر ساخته روی آنها طاق مستحکم کرده اند این
 انبار با عمیق است و زیر آب انبار با سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچکتر و در
 آنها را سنگریزه و بالای آن شش ریخته اند یکت ماشین هم در کنار رودخانه و ستون ساخته اند که از رودخانه
 ما این کارخانه نیم فوسنت مسافت است آن دستگاه ماشین را ندیدیم از قرار یکت گفتند بواسطه آن
 ماشین و نهری که ساخته اند آب کثیف کل آلوده سیاه از رودخانه داخل این آب انبار بای برکت میصف
 می کنند و با اسباب و ماشین باینکه در زیر این حوضها تعبیه کرده و این سنگها را ریخته اند آب را ساقط
 نموده و داخل حوضهای دیگر می کنند که در وقت ورود کارخانه آن حوضها در دست چپ و راست واقع
 بود و این حوضهای آب صاف بر یکت بقدر چهار ذرع طول و یک ذرع و نیم عرض دارد و بسیار عمیق است
 و آبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صافست که هیچ معلوم نیست نوی آنها آبست یعنی بعد از آنکه آب صاف
 شد در اینجا این قسم دیده میشود و در وسط این حوضها یکت خمره مانند است از آبن که آب از آن آبن فرو
 و تمام این آبهای صاف در یکطرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگ است از وسط یکت حوض مرمر بسیار
 پیرون می آید و پهلوی این حوض بزرگ آب صاف یکت عمارت عالی مفضل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده و این
 آبهای صاف بواسطه تلمبه برج بسیار بزرگ بلنه محکمی که درین عمارت ساخته اند میرود و از آن برج لوله باو
 راه باو تلمبه با درست کرده اند که تمام شهر را راه دارد و آنقدر این سبع مرتفع است که در مرتبه چهارم خانه خبر
 کور کو که مشرف تمام شهر است از فواره حوضی که در بالکن ایجاد دیدیم همین آب حوض می کند ابی هم که از فواره
 جلوه عمارت بلوید که مانند ل و دریم مجید از همین آبست خلاصه این آب تمام مراتب عمارات شهری نشینند
 و همه اهل شهر همی از این آب خوریده و با شیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین آب بیالایرند از نگاه
 این برج سی ذرع است و باینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست درین برج ابی باشد و در برج هم بزرگ
 ذرع میشود بعد از ماشای اینجا آمدیم بجای که ماشین در وسط آن واقع است تا لایر بزرگی است ماشین در وسط آن

نالار است و یک شاه نشینی هم برای نشستن دارد و فیم توی آن شاه نشین نشینیم بستی و عصرانه حاضر کرده بودند بستی خنده و قدی با جبرال کور کو صحت کرده برخو اسیم و آدیم هیلوی ماشین دور ماشین مجری از آن والد و ماشین در کمال خوبی کار میکند از دم حجر که آدم گاه میکرد بقدری کور بود مثل آنکه شخص از بالای قفسه طران زمین نگاه کند و از پائین تا بالا چرخ است که کار میکند بقدری این ماشین با چرخ و اسبابها پاک و تمیز و است که آدم کمان میکند که نازده از دست است و در آمده است وضع این ماشین نمایشی خوبی دارد چون ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جانی نیست که دو دو جمعیت زیاد داشته باشد و آدم تماشا می آن در رحمت بوده و عجز داشته باشد شخص که زیاد نگاه باین ماشین و کار آن بکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ کمان نمی که این ماشین غنی و برای صاف کردن آب و عملک جات آن انسانند بلکه چنین بنظر می آید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عملک جات آن ملائکه هستند و باید این ماشین یکت کرده را حرکت بدین و در این ماشین بقدر یکصد و چهل است است بعد از تماشا می ماشین نشینیم جبرال کور کو هم هیلوی ماشین چهار صد نفر تلبه چهای شهر که کارشان این است هر کجا آتش بگیرد فوراً خاموش کنند با لباسهای نوب از جلو با باغ و آد های تلبه آورده گذرانند قدری هم تلبه بار با آب پر گرد بازی کردند و روی چپنار آب پاشی نمودند اینها که رفتند ما برخو استه بیرون آمدیم سوار کالسکه شده آدیم منزل چای خورده و دوباره کالسکه حاضر کردند سوار شده راندیم برای دلا نوف که ار (کنش فاقو فیسکی) است از راهی که دفعه سابق فته بودیم فیم از راهی دیگر که زدیکتر و بهتر بود رفته رسیدیم سیاه چند نفر زن و سنی اسکا بودند و در بای اطاق بسته بود سر ایدار باشی اینجا که مرد لاغر بلند قدی است و از دو طرف چانه ریش دارد پدیده در بای اطاق باز کرد درین پن که میکشیم کیده دیدیم دو فرنگی نفس زنان از عقب آمده بار سینه من تصور کردم صاحب خانه هستند شنیده اند من اینجا آمده ام برای پذیرائی آمده اند پرسیدم که شما کیست گفتند ما روزنامه نویس هستیم آمده ایم گفتیم برای چه آمده اید گفتند تکلیف ما این است که هر جا شمارو دید ما هم اینجا حاضر باشیم سر ایدار باشی اینجا زبان فرانسه میدانست زبان لستانی میدانست این روزنامه نویسها که آمدند برای ما خوب شد ما با آنها بفرانسه حرف میزدیم و آنها تفصیل رپه پارا از سر ایدار باشی میپرسیدند و ما عرض میکردند چون خود روزنامه نویسها هم لستانی بودند و زبان لستانی را میدانستند خلاصه این عمارت را که سر ایدار باشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جبرال کور کو آمده بودیم هیچ ندیده بودیم افتادیم بکیده است عمارت دیگری که پرد های خوب و (کالر بیای) ممتاز داشت بنا کردیم توی اطاق گردش کردن و پرده بار با تفصیل تماشا نموده تمام اطاقهای این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پرد های نقاشی بسیار خوب داشت

نقص

استان

هنگو چکت و بزکت و پرده های صورت سلاطین استان دیر و های خنک پادشاه استان و پرده های صورت حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای هنرهای قدیم دیرین عمارت دیده شد اقلایا پانصد پرده بود که میان آنها پرده هزار تومان و دو هزار تومان و اقل آنها سیصد تومان بود و در ویم رفته رفته هزار تومان قیمت داشت که پانصد هزار تومان می شود میزهای مزین یعنی خانم کاری از سنگت متحد داشت که هر تیری اقلایا چهار هزار تومان قیمت داشت کلدانهای سنگت پیر و غیره اسباب و ظروف چینی نفیس گفته و اشیای قیمتی دیگر از هر قبیل خیلی بود اینها همه در اطاقهای پایین بود و بعد رفتم بمرتب بالا که اینجا هم اطاقهای خوب داشت بخصوص سه چهار اطاق چینی خوب داشت بهیچنی که تمام میل و پرده و اسباب این اطاقها از پاجا و استغنه چین بود و مجسمه های اشکال چینی و ظروف چین یاد داشت حتی گنجهای هم که توی آن اطاق بود از نوع گنجهای ایل چین بود و همین جبهه هم این عمارت را غایت چین گذاشته که تمام میل و اسباب از این چین آورده اند و کتابخانه معتبری هم در بالا بود که کتابهای گفته قدیم زیاد داشت خلاصه تمام اشیاء و اسباب این عمارت نفیس و قیمتی است و همه مال این کنش است بکت کرده مقوالاتی یعنی ساخته بودند که نقشه تمام کره چین در آن بود خیلی از قدیم این کره را ساخته اند نگاه بکره کرده نقشه ایران را در آن دیدم که نقشه ایران عهد شاه عباس صفوی بود یعنی در آن وقت نقشه ایران را بر داشته اند معلوم میشود در عهد (لوی کازرز) که لوی چهار دهم پادشاه فرانسه باشد این کره را ساخته اند بقدری هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد بکت کتاب دعا خطی خوب یعنی خطش منو سکری بود که جلدش نفیسه طبله بود و روی آن صورتی با آب و رنگ نقاشی کرده بودند سر ایدار باشی آورد تماشا کردیم چیز نفیس خوبی بود چون وقت تنگت و راه دور بود و با بست به تیار برویم لابد تماشای اینجا مختصر کرده آمدیم توی باغ قدری هم توی باغ و باغچه با که خیلی خوب گل کاری کرده بودند گردش نموده آمدیم توی کاسکه و راندیم برای منزل وارد منزل شده قدری توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن به تیار بود و با امیرالپوف توی کاسکه نشسته راندیم برای تیار این سلطان و سایر پادشاهان ما هم در رکاب بودند باید تماشا خانه بزکت برویم راه خیلی دور و بوا هم بسته است سرد بود و کاسکه هم باز بود رسیدیم به تیار جزال کور کو جلوا آمد رفتم در مرتبه سختانی تیار نشستم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت زفاصا آمده رضای خوب کردند یک نفر قاص که همش (خادمواذل) ریچی بود که پشت روز است از ایتالیا آمده است بسیار خوب میرضیه چهار پرده بالا رفت و هر دفعه که پرده میافتا و برخاسته میرفتم باطاق دیگر با جزال کور کو نشسته نشی خورده بر می کشتم پرده اول که تمام شده رفتم بمرتب بالا پرده اول و دوم رفتم بالا بود پرده پنجم و چهارم با دمی بسیار خوبی در آوردند بعد از تمام بازی هوا شده آمدیم منزل شام خورده

نوعه هفتم سوال (امروز در ساعت شش یعنی چهار ساعت قبل از ظهر جوئیم
 سواده خودشان که به پترزبورغ میروند امروز از اینجا جو میگیرند باید برویم کار آه بن
 دیم که در طرف شمال شهر واقع است و از این عمارت تا اینجا مسافت زیاد است میرال پوشت این تسلط
 و بعضی از پیشینهها هم بالباس رسمی در کاب بودند از پای خانه جنرال کورکوف و اندومی پل بزرگی که بر روی رودخانه
 ویتول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد و عبور و مرور زیاد از روی آن میشود در وسط پل راه را مود از
 دو طرف راه کاسک و عراده است بعد از آن راه پیاده است که دو طرفش تخته دارد از یک طرف کالسکه میرود
 و از طرف دیگر میآید که بهم دیگر میخورند از دست است ماکالسکه و عراده با میفرستند و از دست چپ
 میآیند و باینها از زن و مرد با بیکلها و لباسهای مختلف از دست بهتر میآید و در بعضی عراده با خوک و بعضی
 دیگر کوساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی تماشا داشت از پل که گذشتیم و حقیقت مثل خارج شهر است
 انبارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و در ب انبار با قفل و قراول هم در هر انبار ایستاده
 پس بدیم عرض کردند انبار اسباب و مهمات فوئی است بعد قدیم از صحرای خارج شهر رفته تا بکار رسیدیم
 در کار کالسکههای زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از قبیل
 جنرال کورکوف و زوجه او و حاکم و نایب حکومت شهر و زنهای آنها و غیره و در کار شدیم همه ایستاده منتظر ما بودند
 جنرال کشف را که غرض سابق همانا را با بود و اینجا دیدیم که همانا پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ کار
 شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش فته دست دادیم و احوال پرسی کردیم اسم پادشاه (ژوژ) اول است
 ریش امیر است و سبیل دارد و بعد ملکه یونان را دیده دست داده تعارف کردیم اسم ملکه (لادین الگا
 است بعد دختر نواب گرانوکت قسطنطنیه عثموی علیحضرت امپراطور حالیه روس است دختر پادشاه یونان
 هم که نامزد گرانوکت پل را در علیحضرت امپراطور است دیدیم و لیعهد یونان را هم که همش قسطنطنیه است
 ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب
 گرانوکت پل و ملکه یونان و سایرین وداع کرده سوار کالسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت
 بمنزل نموده نماز خوردیم امین الدوله و جهانگیر خان وزیر صنایع هم امروز از وین مراجعت کرده و حاضرند
 بعد رفتم بجام و بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم کینه فرقه باژپولونه آمده بود که در حضور ما بازی کنند جوان
 گردگنده ای ریشی است سبیل کمی دارد زبان روسی را خوب میدانند در حقه بازی خیلی ماهر است (شلکف
 مترجمی میکرد بازیهای عجیب و غریب در آورد از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که در دست و پا
 او را با انواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد و دوباره
 همان

همان طور خودش می بست امشب در ساعت هشت بعد از ظهر باید به تیار فاستانی که در باغ ساکس است برویم
 در ساعت محبت در شکله کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها کاسکه نشینیم در باغ ساکس چنانکه سابقاً هم نوشتم
 کاسکه بزرگت داخل نمیشد سایر لقمه ها هم در رکاب بودند را ندیم در دو طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
 بودند و در باغ و تیار شدیم تیار ابطالیائی است خیلی خوب بود و پرده ساز و آواز و حرف زدن و تقلید
 ما هم بود پرده آخر باله و رقص بود و رقص ایرانی هم کردند خیلی خوب بود اصل تیار فاستانی است و از چوب
 و تخته بسکت بنم دایره ساخته اند آهنگی تیار سه مرتبه است معنی تیار عبارت از محوطه نیم دایره تاشا خانه است
 که مردم در آنجا نشسته تماشا می بای (می کنند) حجره و اطاق ندارد همه مراتب غلام گردش مانند و سونا
 دارد و از اطراف در بار و بیاض دارد که در فاصله برد با باز میکنند و مردم برخاسته بیرون میروند جمعیت
 از زن و مرد زیاد بود و ما در مرتبه دوم مقابل بن نشسته بودیم وقتی پرده می افتاد مردم از تیار بیرون آمده در
 باغ گردش میکردند برای ما هم خبر بزرگی بطرز چترهای چین در میان باغ زده بودند که در آنجا رفته بستی میخوردیم
 و سیکار میکشیدیم و جنرال کورکوزوف و زنهای معتبر دیگر هم آمده پیش ما می نشستند بعد از تمام شدن تیار
 سوا همان در شکله شده یکت دوره باغ گردش کردیم و اسی ملائم خوشی است محتاب و ابر کمی هم هست باغ
 در کمال صفا چراغهای کار زیاد و بسکت ماه روشن کرده اند و بن سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می کنند
 و روشنی الکتریسیته (آن اذخه اند چراغان و شش کمال عکس نهاد آب صفا و تماشا می خوبی دارند
 و مرد و بادی اطراف کاسکه مارا گرفته بودند بعد از گردش تند را نده بمنزل آمدیم شام خورده خوابیدیم
 روز شنبه هشتم شوال (ه شنبه هشتم شوال که نیز مطابق ششم ماه ژوئن فرنگی است) امروز یک ساعت
 و پنجاه دقیقه از ظهر گذشته باید از ورشو بطرف برلن حرکت کنیم صبح از خواب برخاستیم روزیکه بقلعه نظامی رفتیم
 و در روی رود ویستول سوار کشتی شدیم علیحضرت پیر طور چنانکه پیش نوشتم تکرار شده اند که آن کشتی
 باسم ماموسوم کرده (فاجرالین شاه) بنا مندا امروز صبح امیرال پوپوف رئیس آن کشتی با صاحب منصبان
 و عملیات که اسم مارا در سینه خود نوشته بودند در اطاق بیرون حاضر کرده بود که بحضور ما برسند رفتم آنها را
 دیدیم و بطور تشکر و افتخار عرض کردند که ما باسم پادشاه ماموسوم شده ایم خلاصه نه از خودیم یک ساعت از ظهر گذشته
 که وقت حرکت بود جنرال کورکوزوف آمد با هم توی کاسکه نشسته امیرال پوپوف و سایر همرازان هم از عقب ما سوار
 شده را ندیم برای کار جمعیت زیادی در اطراف خیابانها الی کار سف کشیده بودند فوج سرباز هم ایستاده بود
 رسیدیم بکارین همان کار و راهی است که ازین راه بشکارگاه سپالار رفتم دم کار پیاده شده داخل کار شدیم همان
 صاحب مضبان و سرباز و شخصی که رفته بود در کار با لباس سیمی حاضر بودند امروز هم ما حاضر و ایستاده بودند و بلا

زوجه جنرال کورک و زوجه حاکم و زن نایب الحکومه و زنهای بعضی از جنرالهای بزرگت هم بودند که این زنهای محترمه بر یک
 مشایعت مآئده بودند و این منتهای مهربانی و احترام فوق العاده است یکدسته کل بنده کی هم زوجه جنرال کورک و
 بسته بود و با او خیلی با آنها صحبت کرده و دواغ نموده با جنرال کورک هم دواغ کرده و داخل تن شدیم سرماز و صبا
 منصب هم بهمنطور در حالت سلام و نظام ایستاده بودند از جلوانا گذشته را ندیم برای سرحد رسیدیم کار ما
 اسکرپوچ اینجا زن بسنا و ما را میزبان بود پوف از زن پائین آمده سوار در شکسته شده رفتم قوی پارکت اسکرپوچ
 قدی کردش کردیم پارکت خوبست خیلی شبیه است به پارکت بلور و اینجا خیلی دارد و مثل چگل است پارکهای
 فرنگستان خیلی به یک شبیه است بعد از کردش رسیدیم بشارت اسکرپوچ (عمارت خوبست تمام عمارت
 از بالا پائین کردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود یعنی تخته بامی کفش خراب شده است و میخواهند
 تعمیر کنند میل و اسباب از اجمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات سه امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور آلمان
 و امپراطور اطریش در دو سال قبل درین عمارت شده بود و خود اسکرپوچ یکت قصبه است و جمعیتی دارد یک
 پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا زده چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شتر با و بی
 امیر شل از آن چشمه آب میخورد قوی راه پله این عمارت دیدم که بسیار پرده خوبی بود و پنجره ار تومان قیمت داشت
 این عمارت اسکرپوچ را امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال مار یاخنسکی) را دوست میداشته و مارشال
 در قفقاز با شامیل لژی جنگ کرده و همیشه ناخوش بوده است با و بخشیده بود و او در اینجا منزل داشته و در
 همین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال ابرم در پرده کشیده قوی این عمارت او نخته اند خلاصه
 بعد از کردش دوباره بکار آمده سوار شده را ندیم ما اینجا راه آهن دو خط داشت اینجا و یکرالی سرحد یک خط
 شد درین بین که میرانیم یکت ابرسیاه تیره از روی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت طرف
 هم مثل سایر راهها جنگل و سبزه بود کم کم ابرسیاه بالای سر ما رسید و رعد و برق شد و باران بسیار
 شدی بارید بطوریکه از طاق و آگن ما هم آب میکید اما آنقدر که چون زن بخار نشد میرفت خیلی بود از این
 رعد و برق و باران گذشت به پشت سرانند چنیم چهار ساعت بنصف شب مانده که نزدیکت غروب
 بود و او کار را لکساند روف شدیم چون لکساند روف سرحد است کار و عمارت بسیار عالی جذبی و اینجا
 ساخته اند جمعیت زیاد می از ما جمعی و موزیکانچی و مردم متفرقه و اینجا جمع شده بودند و هر خان
 بسیار خوبی کرده بودند میرزا رضا خان و وزیر مختار ما هم از برلن آمده دم کار ایستاده پیاده شده اند که با
 کار بالا رفته داخل شده چهار طاق بسیار خوب شدیم که از طاقها یکت طاقی برای ما معین کرده و شام
 هم در اینجا چیده بودند چون و اینجا باید و الکنای عوض شود و باران از زن روس نبرن المان حمل کنند باید
 شد

ساعت توقف کرد میرزا رضا خان و وزیر مختار هم بکفر میخیزدند و بطریق حضرت امیر طویر المان را که مرد پیریش
 سعادت و در دو نفر سابق هم جلو آمده بود حضور آورده معترنی کرو رفت بعد شام خوردیم قدری کسالت
 کجوابی و شب را و شستم قدری هم بعد از شام نشسته فتنه حرکت ترن بودیم بعد برخواستیم و به پائین
 امیرال پوف رسید و عرض کرد برویم پائین نومی کار با تفاق آمدیم پائین جمعیست بادی از صاحب منصبان
 وزن و مرد جمع شده بودند و فتنه نومی کار امیرال پوف و (کت کلو) و میرزا محمود خان و وزیر مختار بطور
 آمدند نومی کار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امیرال مرخص شده میرزا محمود خان و غیره را هم مرخص نمودیم
 مراجعت کردند و دقیقه هم نومی و اکن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد و ترن برآه افشار از اینجا حرکت
 حقیقی و در المان برآه آهین کفر سنگت راه است را ندیم تا رسیدیم بسرخ المان که کار بزرگی و شهری است
 اسم این شهر و این کار و اسامی هماندار و همراهان او را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خوابیم و شست
 جمعیست زیاد می از صاحب منصب و سرباز و موزیکانچی و سوار لانس و غیره با هماندار مادره حاضر بسیار
 و چراغان بسیار متصل کرده خیلی خوب مراسم پذیرایی مارا تدارک نموده بودند هماندار و دو نفر دیگر آمدند نومی
 و اکن آنها را معترنی کردند این هماندار مردی سرجو جزایی بسیار معتبر است که در موقع خدمات حده با و رجوع میشود
 و این همان شخصی است که در سی سال قبل که مرحوم کلیوم اول ایچی بایران فرستاده بود و آن ایچی سمس (مینو بی)
 بود که در شیراز فوت کرد و همراه آن ایچی بوده و در آنوقت سمت (آتشه ملیتره) ایچی مزبور داشته
 و الحان خزان مختبریت وضع اینجا از هر جهت با روس تعبیر کرد از ترن پائین آمده از جلوصف سرباز که شلیم
 و صاحب منصبان از جنرال هماندار معترنی کرد صاحب منصبان و سرباز و سواره بسیار نظم و نظارت اند بعد سرباز با آمد
 از جلوما و قبله کردند پس از آن ترن در فتنه ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم (دو و یکشنبه غمناکم) و امروز
 باید برلین برویم و ساعت شمس از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم فتاب برآمده بود و شب
 بر کجا گذشته خواب بوده و جانی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و ملک امی منیم که تعبیر کرده
 در خاک المان چکل انبوه زیاد از درختهای چیت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است تمام راه از میان چکل است
 کمتر جانی از صحر است که درخت و چکل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه بورشواست حالت درخت
 اینجا هم مثل زراعت و رشواست که حالا رسید و زرد شده است تعبیر کرد در اینجا دیده میشود این است که آب
 اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت آبادی متصل یکدیگر است را ندیم تا به (فوانکفودت
 شود اذیر) رسیدیم (فوانکفودت) شهر معتبر و بیست در زمین سطح واقع نشده میان شهر است
 و بلند و دره و تپه دارد و کار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهین اینجا مرکز و بندرگاه بزرگ است

و اینجا باید بنا بر بحوزیم ساعت بشت دارد کار شدیم در خود این کار چند اطاق و مالار خوب دارد که متعلق است
و مانند همان خانه است این اطاق بار برای بنا در راحت ما حاضر کرده بودند بسیار منتهج و پاکیزه بود و در مرتبه
بالا میزی برای ماکه داشته بودند و در پایین میز بزرگی بحسب لشرین حتما کرده بودند بعد از ورود و بکار قدری
راحت کرده بعد بنا آوردند خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظر دارد و که بیرون نگاه میکند شجره و
راه آهن زیادی که ازین کار غصب میشود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمد و شد بودند و در نیم
روز عید است که مردم تعطیل دارند و مشغول گردش و دید و بازدید یکدیگر هستند متصل صوت (لکونیت)
بلند میشود و از طرفی بطرف دیگر میرود از بالا خانه که ما بودیم لکونیتها و بار کشتا و و اکنهای زیادی دیده شد که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر بگردد لازم شود فوراً میتوانند محبت بزار قشون ازین نقطه حرکت بدهند
بعد از بنا بعد یک ساعت خوابیده بعد از خوابیم ساعت چهار بعد از ظهر باید بروی برلین حرکت کنیم لباس سی
پوشیده حامل زر و المان سینه او نیمه و شمشیر سینه برن رفتیم از اینجا برلین دو ساعت راه است را ندیم
تا نزدیکی برلین رسیدیم در دو سفر قبل برلین را دیده بودم ولی وضع کار را راه آهن درست در نظر نمی بود و همچو
نصورت میکردیم که مثل کار مسکو و پترزبورغ در اول شهر واقع است و باید از اینجا پیاپی ده شده با کالسکه داخل شهر
شد تا اینجا اینطور نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر میرود عمارت های عالی بزرگ در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالا از عمارات و کوچه های شهر واقع است و عمارتها و معابر را پائین دیده میشد
قدی زن در داخل شهر به همین طور به سرعت میرفت و از عمارات و خانه ها و کالری با میکشیدیم تا آخر زن آهسته
شد و در کار عالی بزرگی ایستاد و علیحضرت امپراطور المان (گلیوم) دوم له پسر (فرید دیت) سوم
و نواده گلیوم بزرگ و از طرف مادر نواده علیحضرت پادشاه انگلستان بودند در کار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاه زاد و بای خانواده علیحضرت
امپراطوری حاضر بودند مگر برادر کوچکتر ایشان نواب (پونس هانوی) که امیرالاست و حالا در بالیکت
میاشد همه دست داده تعارف کردیم (پونس بیزنادلت) بواسطه ناخوشی و کسالت مزاج نوبت نداشت
باستقبال بایده در (وادوین) است اما پسر بزرگ او (کت هرروت بیزنادلت) که خیلی مؤثر
و سکا بخودیرش بیزمارک شبیه است و وزیر امور خارجه المان میباشد حاضر بود و وزیر خنک و مارشالها و
جنرالها و صاحبان بزرگ المان هم همه بودند و علیحضرت امپراطور همه را معرفی نموده با آنها دست دادیم
دسته مرابز با موزیکان بطوریکه رسم است برای احترام نظامی ایستاده با علیحضرت امپراطور تا آخر صف مرابز
رفته و برگشتیم بعد در شکر و بازی علیحضرت امپراطور سوار شده را ندیم برای عمارت (بلو و) که در کنار
هم

بروس

شهر در پارک بزرگی واقع است مسافت از شهر باین عمارت تقریباً بقدر مسافت از باغ شاه طهران بشهر
 طرین کوچ جمعیت زیادی از زن و مرد ابالی شهریت داده بودند بالاخانها و عمارات مشرف بکوچه هم پر از
 زن و مرد بود همه بالباسهای خوب پاکیزه و اغلب خوش صورت و خوشگل بودند در تمام مسافت از کار
 بعمارت (بلوو) که قریب یکفرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هورامی کشیدند و سمالها تکان
 میدادند اظهار بشاشت زیاد میکردند من از یکطرف و علیحضرت امیراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
 میکردیم علیحضرت امیراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چندین باغیزار از بان الما
 که زبان خودشان است میدادند بخصوص وسی و انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب حرف میزنند در بین راه از کار
 بعمارت عمارتهای عالی و بناهای بزرگ را از سربازخانه و سفارتخانه با و وزارتخانه و غیره امیراطور نشان میداد
 و معرفی میکردند آدمیم تا بکنار شهر که دارد پارک میثود و عمارت بلوو در آخرین پارک است در انحصار
 شلیکت سی چل نیز توپ ششیده شد که برای تشریفات ما در میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
 وسیع و باصفا است درختهای کهن بوفه دارد و زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم و حقیقت جنگل بزرگی است اول
 هم در خارج شهر جنگل بوده و از قراریکه علیحضرت امیراطور میگفتند سابقاً باغ در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پاک
 کرده و چنایان در میان آن ساخته اند و گردشگاه ابالی شهر است خیلی مفرح است اطراف این پارک وسیع
 هم آبادی و عمارتست عمارت بلوو در یکطرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
 و مرد بود هورامی کشیدند و اظهار بشاشت میکردند را ندیم تا بعمارت رسیدیم جلوه عمارت دشت سرباز نصف
 کشیده بود و موزیکان را بنواهای ایرانی نواخته احترامات نظامی بعمل آوردند با علیحضرت امیراطور از جلوه صف
 سرباز گذشته و برگشته و داخل عمارت شدیم علیحضرت امیراطور خودشان آمده منازل ما را حتی اطاق خواب نشان
 داده بعضی خودشان که معروف به (سال بلانش) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند و دو سفر سابق
 که ما بپارسی آمدیم در عمارت شهر در سال بلانش منزل داشتیم هوای این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
 را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با چنایان و اشجار و چمن و گلکاری برای گردش و قریب
 جلوه در بام است هم وسیع دارد باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یکت فواره فشنکی دارد که آب آن
 مثل دو دیرون میآید همه ملزمن یک کباب مادر اینجا منزل دارند و در مرتبه بالا منزل است و مرتبه
 زیر این است سلطان و سایر ملزمن منزل دارند بعد از رفتن علیحضرت امیراطور قدری راحت کرده بعد با همایان
 که جنرال (کوولین) است سوار کالسکه شده رفیقیم شهر برای باز دید علیحضرت امیراطور جنرال همایان چنانکه پیش
 هم اشاره کردیم سی سال قبل سمت نشسته طبری سفارت پروس از جانب مرحوم کلوم اول باریان آمده و با سفیر

پاشای تخت همیشه بشیر رفته میفرودانجام داده و قبر او در شیراز است جزا ل کردن همیشه زاده آن
 سفیر است که موسوم به (میتوقی) بود و حالا جزا ل معتبر و همان دارا است خلاصه وقت من باید دید
 علیحضرت امیرطور جزا ل هماندار و میرزا رضا خان وزیر مختار برلن همراه ما بودند از عمارت بلو و اعمارت شهر
 مخصوص که منزل علیحضرت امیرطور است یک ساعت است در ب عمارت امیرطور موقوفه ایست و اردانجام شده از
 تله با بالاد فیم از چند طاق گذشته علیحضرت امیرطور در طاق خلوتی بودند در اینجا نشسته قدری با ایشان صحبت
 کرده بعد برخواستیم سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در جبا با بنامی پارک وقت رفتن و برگشتن بهانطور جمعیست
 ایستاده و بورا می کشیدند و اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده شام خوردیم بعد از شام با لکنی که به پارک مخصوص
 پشت عمارت بلو و) گاه میکند رفته نشینیم در آخرین پارک خط راه آهنی است که از بالکن پدید است و از
 روی پلهای آهنی و چوبی میگذرد متصل ازین خط آهن زن آمد و رفت میکند این زن ها بجهت آمد و شد در شهر است
 که از محله با ترن بجله دیگر میروند در بر محله کار دارد مردم برای رفتن بجله دیگر کار رفته سوار ترن میشوند و میروند تا
 نشسته بودیم متصل ترن بود که با چراغهای زیاد عبور و مرور میکرد خالی از کاشا بود بعدیم متصل صدای حرکت
 ترن میآمد و هیچ قطع نمیشد معلوم میشد مباشرتین و عله جات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشود
 و الا ممکن نیست بدون عوض شدن از عهده بتوانند برآمد یکت چیز دیگر در برلن وضع سیمهای تلگراف است که
 خیلی عجیب دارد یکت سیم و دو سیم و ده سیم هست در بلندیهایی عمارات مرفع میل های کلفت آهنی نصب کرده
 و با آنها بهر خط چند مرتبه میل و منفرد گذاشته بهر طرف سیمهای متعدد کشیده اند مثل تار عنکبوت که اگر آدم بخواد
 بشمار چشم خیره میشود خلاصه بعد از قدری تماشای شهر از بالکن پایین آمده خوابیدیم (روز دوشنبه و دهم
 امروز باید برویم به (پتندام) برای ملاقات علیحضرت امیرطرس در ساعت هشت دینم جزا ل هماندار
 آمد با او سوار کالسکه شده را ندیم از شهر فیدام باره آهن هست و بجد قیقه راه است قدریکه از نوی شهر
 را ندیم کار کار در نوی شهر بود گار بسیار عالی است تا مثل آفتاب است از طرفین رکاب ما هم اینست با
 و این الدوله جمعی دیگر با لباس سبی همراه بودند در کار پیاده شدیم بنا بود علیحضرت امیرطور هم در کار حاضر باشد
 که باتفاق برویم چون نواب (دولت دوادین بوریغ) پسردوم علیحضرت ملکه گلپیس که داماد علیحضرت
 امیرطور و من هستیم یعنی همیشه علیحضرت امیرطور و زوج ایشان است امروز غفله برای عالج و رفتن باها
 کرم معدنی المان دارد در برلن میشوند علیحضرت امیرطور رفته اند که ایشانرا استقبال نموده دارد و شهر کرده به فیدام
 بیاورند باینجه در کار حاضر نشده بودند خلاصه برآه آهن نشسته را ندیم رسیدیم کار فیدام اینجا پیاده شده
 یکدسته سرباز با موزیکان چی ایستاده بودند یکدسته سوار لاسیه نیزه دار هم بسر کرد کی نواب (رپوش

